

# چرا آدم‌ها در عکس‌های قدیمی جدی بودند؟

تحقیقات نشان می‌دهد در کشور های اروپایی نیز لبخند زدن در عکس به تدریج در سال های دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ دیده می شود



فردین علیخواه | جامعه شناس

آیا شما هم قبل از عکس گرفتن از دیگران، از آن ها می خواهید که همه با هم بگویند سببیبیب؟ ظاهر این روز ها اگر کسی در عکسی لبخند نزند کمی عجیب به نظر می آید مگر آن که از پیش آن را به عنوان ژست انتخاب کرده باشد. ولی همیشه این طور نبوده است. اگر در خانه آلبومی داشته باشیم و آن را از آخر به اول ورق بزنیم و به صورت اقوام و نزدیکان مان نگاه کنیم متوجه نکته ملموسی در عکس های شویم، این که هر چه به سمت زمان های دور تر و قدیم تر می رویم به ندرت در عکس ها لبخند می بینیم. نه تنها در عکس های کودکان که انتظار می رود خندان باشند بلکه نکته جالب آن است که حتی عروس ها و دامادها هم در عکس های عروسی بسیار جدی اند و صورت شان سرد است. این موضوع تنها شامل عکس های ایرانیان نیست. برخی تحقیقات نشان می دهد در کشور های اروپایی نیز لبخند زدن در عکس به تدریج در سال های دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ دیده می شود. برخی از محققان تلاش کرده اند تا برای این موضوع پاسخی بیابند. در این زمینه معمولاً هم به عوامل اجتماعی و فرهنگی و هم به ویژگی های خود ابراز یعنی دوربین عکاسی اشاره می شود. به راستی دلیل لبخند زدن در مقابل دوربین ها چه بوده است؟ مانند همه ابزار ها، در قدیم دوربین

وسیله ای عمومی و در دسترس همگان نبود. عکس در متن، جریان زندگی روز مره و در لحظه گرفته نمی شد. افراد برای روز عکس گرفتن برنامه ریزی می کردند. آنان لباس های رسمی می پوشیدند. هنوز هم خیلی از سالمندان به هنگام عکس گرفتن لباس های مهمانی شان را می پوشند و بعد می دانم که در آلبوم هایمان عکسی از پدر بزرگ و مادر بزرگ هایمان با پیژامه راحتی داشته باشیم. دوربین کم بود و برای خودش شکوه و جلالتی داشت. عکاس هم همین طور. جدید بودن، ابهام و ناشناختگی، نوعی هراس از فناوری یا تکنو-فوبیا ایجاد می کرد. به این معنا که بهت و حیرت آدم ها در مقابل دوربین به عنوان وسیله ای جدید و عجیب نمایان می شد و بدون آن که خودشان بخواهند در مقابل دوربین گونه هایشان به لرزه می افتاد. در بعضی از عکس های قدیمی چنین فویبایی را می توان به وضوح در چهره ها دید. در برخی از نگاه ها نوعی حیرت مر موز به دوربین دیده می شود. هم اکنون بعضی ها در مقابل دوربین های بزرگ فیلم برداری چنین می شوند. نکته دیگر آن که آتلیه ها مکان هایی رسمی تلقی می شدند که غریبه ای به نام عکاس هم در آن جا حضور داشت. لبخند زدن در مقابل یک فرد غریبه آن هم در یک مکان نسبتاً عمومی مانند عکاسی از نظر اجتماعی چندان پذیرفته نبود. باید توجه داشت که در سال های دور تر، لبخند زدن و خندیدن در فضا های عمومی نوعی رفتار ناهنجار تلقی می شد. این رفتار برای زنان به مراتب

ناپسند تر بود. خندیدن، رفتاری سطحی و در موقعیت های رسمی غیر مؤدبانه تلقی می شد. به قولی، زن که اصلاً نمی خندد و مرد هم بدون دلیل نمی خندد! خنده بی دلیل نشانه دیوانگی محسوب می شد و خندیدن در مقابل دوربین از مصداق های همان خنده بی دلیل بود. آدم های دانستند که این عکس ماندگار است و دوست نداشتند عکسی از آن ها بماند که در آن «مانند دیوانگان در حال خنده باشند!» برخی معتقدند که اولین دوربین ها در مقایسه با امروز وقت بیشتری برای عمل لازم داشتند. مسئله فقط فشار دادن یک دکمه کوچک و پس از چند ثانیه صدای شات دوربین نبود. از طرف دیگر حفظ خنده یا لبخند به مدت طولانی در مقابل دوربین هم کاری دشوار بود. حتی امروز هم در عکس های دسته جمعی مان عکاس از ما می خواهد که به شکل کشیده ای بگوییم سببیبیبیبیب! در واقع تظاهر به خندیدن کاری دشوار است و گونه ها را به دردی آورد. در نتیجه در بسیاری از این عکس ها خنده دیده نمی شود. برخی از محققان به تأثیر سنت نقاشی بر عکاسی نیز اشاره کرده اند. این که آن چه در مقابل دوربین می بینیم تأثیر نقاشی پرتره بر فن عکاسی است. از نقاش به عکاس رسیده ایم ولی فیگور ها به همان شکل حین نقاشی از صورت باقی مانده است. معمولاً در نقاشی ها افراد لبخند نمی زنند و با صورتی سرد به نقاش خیره می شدند.

## داستان

## موی دیوید بکهام نخواستیم با ۴ بزن!



بهراد معینی

وارد آرایشگاه که شدم دیدم صدای گریه بچه ای آن هم با فالش ترین حالت ممکن، می آید. چند آرایشگر بودند. اما با وجود شلوغی، یکی از آن ها بیکار مانده بود. با حس زنگی سریع روی صندلی اش نشستم. به من گفت: کوتاه کنم؟ گفتیم: کار دیگری هم می توانی بکنی؟ گفت: یعنی نمی خواهی عکس دیوید بکهام نشانم بدهی؟ گفتیم: موهای من نصفش ریخته. من فقط اون جاهایی مو دارم که دیوید بکام سفید می کنه. شروع کرد به کوتاه کردن موها. قیچی اش کند شده بود و حس می کردم تا چند دقیقه بعد دو نفر دیگر هم برای باز و بسته کردن قیچی وارد کار می شوند. در این بین حس کرد لازم است که موهایم را خیس کند و آبپاشش را برداشت. در زمان اختراع آبپاش، قرار بود آب به صورت قطره ای به محدوده ای پاشیده شود



عکس بهرام

## پیش از این که یک پیشنهاد شغلی را بپذیرید؛ این ۴ پرسش را با خودتان مطرح کنید



میثاق محمدی زاده | نویسنده

همیشه دریافت یک پیشنهاد شغلی هیجان انگیز است ولی گاهی اوقات این هیجان می تواند به تصمیم گیری عجولانه منجر شود. بهتر است بازه ای ۴۸ تا ۷۲ ساعته برای بررسی و ارزیابی این پیشنهاد شغلی جدید زمان بگیرید. با بررسی همه جوانب قضیه، اطمینان حاصل کنید که واقعا شغل مناسبی برای شماست و ضمن این که تصمیم درستی می گیرید؛ در کار جدید موفق خواهید شد. پیشنهادی که کنیم پیش از قبول یا رد پیشنهاد جدید شغلی، این چهار پرسش را با خودتان مطرح کنید.

**۱ آیا می توانم حداقل ۲ سال در این شغل بمانم؟**

شغل یک تعهد بلندمدت است. این که تصور

کنید باید یک سال در این شغل بمانید؛ مطلقاً اشتباه است. باید در ابتدا، شغلی را بپذیرید و مسیر کار جدیدی را انتخاب کنید که مطمئن باشید می توانید چندین سال در آن بمانید. شما نمی توانید هر سال به دنبال شغل و شرکت جدیدی باشید و شرکت ها هم نمی توانند هر سال نیروی جدیدی استخدام کنند. بررسی چند سال در شغل و شرکت جدید دوام می آورد و در ساختن آینده آن شرکت نقش دارید.

**۲ چرا این پیشنهاد را قبول می کنم؟** به این موضوع فکر کنید که چگونه شغل جدید به شما کمک می کند در حرفه و صنعت خود پیشرفت کنید یا به اهداف خود برسید. پذیرش این شغل چه مزایای دیگری برای شما دارد. بحث در آمد و پول مهم است و نمی توانید آن را نادیده بگیرید. آیا در آمدی مناسب نیازتان خواهید داشت؟ اگر از همان ابتدا به

دلیل مسائل مالی جواب منفی بدهید بسیار بهتر است تا این که پس از چند ماه با مدیران خود به مشکل بخورید و بعد به دلیل درآمد ناکافی شغل جدید را رها کنید. **۳ آیا سر حقوق و مزایا مذاکره کردم؟** مهم نیست برای کار پیشنهادی، شما چقدر هیجان زده هستید. همیشه باید مسائل مالی و مزایای کار را بررسی و روی آن ها مذاکره کنید. منظور از مذاکره، صحبت درباره چیزهایی فراتر از حقوق است. این که در کار جدید چقدر انعطاف پذیری دارید؛ چند روز مرخصی دارید و چه زمان هایی تعطیل هستید. آیا می توانید برخی کارها را در خانه یا بیرون از شرکت دنبال کنید و دیگر لازم نباشد هر روز به دفتر شرکت بیایید؟ همه انتظاراتی را که از شغل جدید دارید روی کاغذ بنویسید و اولویت بندی کنید. بهتر است همان ابتدا میان دو طرف مطرح

و درباره شان تصمیم گیری شود. **۴ اگر این پیشنهاد را رد کنم چه اتفاقی می افتد؟** بررسی کنید با رد این پیشنهاد، چقدر متضرر می شوید و چه چیزهایی از دست می دهید. چقدر طول می کشد تا دوباره چنین پیشنهاد کاری هیجان انگیزی به شما شود؟ آیا باید دنبال کار باشید در حالی که فرصت های کاری محدود و انگشت شماری در بازار برای شما هست؟ وضعیت مالی شما در ماه های آینده چگونه خواهد بود؟ پاسخ های مثبت و منفی شما به این پرسش ها می تواند کمک کند تا فرایند پذیرش یک پیشنهاد شغلی را درست طی کنید و مطمئن باشید همه جوانب کار و موضوع های پیش و پس آن را بررسی یا دست کم یک بار آن ها را در ذهن ت مرور کردید.

## کاناپه



# من توسط مردی که سقوط کرد، خرد شدم!

روایت عجیب یک دانشجوی پزشکی از تلخ ترین اتفاق زندگی اش

گریس اپنس گرین، مترجم: نرگس عزیزی



قرار نبود آن روز در آن مرکز خرید باشم. در اکتبر ۲۰۱۸، من دانشجوی سال چهارم پزشکی و تازه دوره هشت هفته ای ام را در کنت تمام کرده بودم. یکی از دوستانم من را با ماشین به مرکز خریدی در لندن رساند. قرار بود دوستانم خریدهایشان را انجام دهند و من هم با مترو به خانه برگردم. من و او در وسط طبقه همکف فروشگاه از هم جدا شدیم. لحظه ای داشتیم به کیف هایم روی زمین نگاه می کردم و لحظه ای بعد به سقف روشن آن جا خیره شده بودم و بعد، در ست مثل آن چه در فیلم های سینمایی می بینید شروع به جیغ کشیدن کردم که نمی توانم پاهایم را حس کنم!



برای هفت دقیقه بیهوش بودم. پلیس و تعدادی دانشجوی پزشکی دوره ام کرده بودند. هر چند وحشت زده بودم اما می توانم بگویم به صورتی شفاف متوجه حضور فرد دیگری روی زمین در نزدیکی خودم شده بودم. شنیدم که از اطراف به آن مرد می گفتند که او از ارتفاع زیادی پایین افتاده است. این طور بود که فهمیدم کسی از طبقات بالاروی من فرود آمده است! با خانواده ام تماس گرفتند و من را به بیمارستان بردند. نخاعم در قسمت پشت قفسه سینه به شدت آسیب دیده بود. با وجود انجام یک عمل جراحی هشت ساعته در صبح روز بعد، من از قفسه سینه به پایین فلج شدم. گردنم ترک برداشته اما خوشبختانه نشکسته بود، چرا که در آن صورت از گردن به پایین فلج می شدم. در نهایت به بخش تخصصی نخاع در بیمارستانی در شمال غرب لندن منتقل شدم. این حدود یک ماه پیش از زمانی بود که در باره نتایج قطعی شکستگی و جراحت ها به من چیزی بگویند. در روزی که برای اعلام وضعیتم جلسه برگزار شد، هوا به شدت خراب بود. بعد از این که پزشک متخصص به من گفت که دیگر نمی توانم راه بروم، من دل شکسته با ویلچر به زیر باران رفتم. در نهایت فهمیده بودم که وضعیت جدیدم، بیماری نیست بلکه مسیر جدید زندگی من است.

وارد دوره ای از انکار شدم. دو سال با گرفتن مدرکم در پزشکی فاصله داشتم و آن زمان برنامه ریزی کرده بودم که تعطیلات کریسمس در پیش رو را برای دیدن اقوام به استرالیا بروم. اما در عوض با سه خانم دیگر که همگی بالای ۸۰ سال سن داشتند، در بیمارستان هم اتاقی شده بودم. هنوز هم نمی دانم چرا آن مرد پدیده قبل از آن ساعه، او به مدت پنج ساعت در مرکز خرید، چرخ زده بود و نیروهای حفاظتی متوجه او نشده بودند. آن قدری که می دانیم، قصد خودکشی در کار نبوده است. زمانی هم که از همان بیمارستانی که من بستری بودم، او با تنها یک شکستگی با مرخص شد، مورد ارزیابی روان شناختی قرار گرفت و ظاهر هیچ گونه خطری بابت اقدام به خودکشی در باره او وجود نداشته است. آن مرد به واسطه وارد آوردن جراحت بدنی شدید، حکم چهار سال زندان دریافت کرد. اما اعصابی بودن از دست او کاری خسته کننده بود. من بارها ماجرا را مرور و فکر کردم اگر کسی به من این انتخاب را می داد که فرد ناشناسی بمیرد یا من آسیب ببینم اما در عوض او زنده بماند، من کدام را انتخاب خواهم کرد؟

انتخاب من همواره آسیب دیدگی خودم بود. با حمایت خانواده ام روی فیزیوتراپی فشرده تمرکز کردم. آرام آرام، یاد گرفتم چطور بدون کمک گرفتن از جابم بلند شوم، پاهایم را جابه جا و دست ها و بالاتنه ام را تقویت کنم. در ژانویه از بیمارستان مرخص شدم. از دانشگاه برای یک سال مرخصی گرفتم و شروع به یادگیری زبان ترکی کردم. به گروه تولید کننده پادکست هایی با محوریت مشکلات نخاعی پیوستم و به فیزیوتراپی ام ادامه دادم. پزشکان می گویند دو سال ابتدایی بعد از آسیب نخاعی زمان طلایی برای بهبود است، اما مردم همیشه بیشتری می خواهند و من هم به بهبود بیشتر امیدوارم.

از برداشت مردم در باره افرادی که روی ویلچر هستند، کلافه شده ام. می دانم که پیشنهاد کمک همیشه به واسطه بهترین نیت ها انجام می شود اما ای کاش مردم از خودشان سوال می کردند؛ آیا من به دلیل این که این فرد به نظر نیاز به کمک دارد به او پیشنهاد کمک داده یا این که به صرف دیدن او در ویلچر این کار را کرده ام؟ حالا به دانشگاه برگشته ام. می خواهم بعد از اتمام دوره عمومی، متخصص اطفال شوم. می دانم که این تجربه باعث می شود تا به پزشک بهتری تبدیل شوم، چرا که گیر افتادن در تخته خواب و خیره شدن به سقف همراه با تحمل درد شدید و نامشخص بودن آینده را تجربه کرده ام. حالا می دانم در آن وضعیت بیماران می توانند چه احساس وضعی را تجربه کنند. پیش از این تصور می کردم که پزشکی علم است اما حالا می دانم پزشکی هنر است.

## عکس هفته

## و نیز باز هم زیر آب

بارندگی های اخیر باعث شد مردم و گردشگران سه شنبه، روز عجیبی را در ونیز سپری کنند. ونیز ایتالیا همیشه پر آب است اما این بار سطح بالا آمده است. طی ۵۰ سال اخیر بی سابقه بوده و همه را با در دسر مواجه کرده است.



منبع: اسپو تنیک نیوز